

پیشگفتار

کمبود متون درسی مناسب و معتبر دانشگاهی، به ویژه در رشته‌های علوم انسانی، در کشور ما آشکارتر از آن است که ذکر آن لازم باشد؛ این کمبود در برخی از دروس نظیر درس «مسائل سیاسی - اقتصادی جهان سوم» بیشتر به چشم می‌خورد. البته این سخن به معنای نادیده گرفتن تلاشهای استادان و محققان در این زمینه نیست. اما در هر صورت متون موجود (چه تألیفات و چه ترجمه‌ها) خلأ یک متن درسی مناسب را تاکنون پر نکرده است؛ زیرا هر کدام از این متون یا فقط به یک جنبه از مسائل سیاسی و اقتصادی کشورهای موسوم به جهان سوم پرداخته، یا به مسائل یک کشور و یا تعداد معدودی از کشورهای مزبور توجه کرده‌اند. در این میان تعداد معدودی متون منتشر شده نیز وجود دارد که آنها را استادان و مدرسان این درس تدوین و منتشر کرده‌اند، اما این متون نیز بسیار قدیمی است و شیوه نگارش و اطلاعات موجود در آنها پاسخگوی نیازهای امروزی نیست. اصولاً مباحث مربوط به کشورهای جهان سوم نسبت به برخی دیگر از مباحث علوم سیاسی پویایی و تحول بیشتری دارد و لازم است در متون درسی مربوط به آن نیز همواره این پویایی و تحول، لحاظ شود. هر چند ضرورت تهیه و انتشار متون درسی کامل‌تر و جدیدتر در درس مزبور کاملاً آشکار است چنین کاری آن طور که در آغاز به نظر می‌رسد ساده نیست. نوشتن متن درسی در هر زمینه‌ای مستلزم ملاحظات است که چه بسا در مورد متون غیردرسی مطرح نیست؛ از جمله اینکه:

- متن درسی باید به گونه‌ای تدوین شود که نمایی از مباحث و مسائل اصلی در آن درس را به گونه‌ای نظام‌مند و دقیق و در عین حال ساده و قابل فهم به مخاطبان ارائه دهد. این امر مستلزم آن است که نویسندگان متون درسی تقریباً با همه

مباحث و مسائل اصلی مطروح در آن درس آشنا باشند. به علاوه باید به زبان و ادبیاتی که می‌خواهند متن درسی را با آن بنویسند و یا زبان و ادبیاتی که حامل متون اصلی آن مباحث است، تسلط کافی داشته باشند؛ زیرا اول آنکه، برای تهیه اطلاعات و مطالب جدید و به روز به زبانهای دیگر - دست کم مهم‌ترین آنها - احتیاج می‌افتد و دوم آنکه، تهیه یک متن درسی که بتواند مطالب و مباحث پیچیده هر درس را به ساده‌ترین و قابل فهم‌ترین شکل آن بیان کند مستلزم تسلط به زبان و ادبیات مخاطبان کتاب است.

- متن درسی باید به نحوی تدوین شود که، اگر نه به طور کامل، دست کم تا حدودی بتواند به عنوان خودآموز نیز استفاده شود. برای نوشتن چنین متنی لازم است که نویسندگان اینگونه متون علاوه بر تسلط نظری بر مباحث و آثار در این زمینه، از تجربه کافی در تدریس آن نیز برخوردار باشند؛ این تجربه به آنها امکان می‌دهد تا تعامل (ارتباط متقابل) لازم را که معمولاً در کلاسهای درس بین استاد و دانشجو برقرار می‌شود، احساس و به صورت کتبی آن را بازسازی کنند و به این وسیله و با کاربرد شیوه‌های مناسب در طبقه‌بندی، تنظیم و حتی جمله‌بندی متن، از پیچیدگیهای غیرضروری و ابهامات مطالب بکاهند.

- متن درسی باید علاوه بر ارائه مطالب و دستاوردهای موجود در زمینه درس مربوط، روحیه نوآوری و خلاقیت دانشجویان را نیز تقویت کند. بدین منظور مطالب متن باید به نحو خاصی ارائه شود که امکان ایجاد سؤالات جدید را برای دانشجو فراهم آورد و این کار علاوه بر تسلط نظری و تجربه عملی نویسندگان مستلزم داشتن دیدگاهی نقادانه است.

- سرانجام متن درسی باید روحیه علمی، تحقیقی، بی طرفانه و همه‌جانبه‌نگری را در دانشجویان تقویت کند، بنابراین باید تا حد امکان از جانبداریها و تعصبات فکری، سیاسی و ایدئولوژیک دور باشد و مانع ساده‌نگری و یک سوینی شود. تدوین چنین متنی علاوه بر خصوصیات مذکور، مستلزم برخورداری نویسندگان از اخلاقیات علمی مناسب و همچنین آشنایی با زیر و بمهای روش‌شناختی و

معرفت‌شناختی است؛ زیر و بمهایی که عدم آشنایی با آنها چه بسا نویسندگان و محققان را ناخواسته در دام جانبداریهای ناخوشایند خواهد انداخت.

ذکر این مطالب به منزله دعوی نویسنده این سطور مبنی بر برخورداری کامل از این شرایط و صلاحیتها نیست، بلکه منظور طرح برخی از دشواریهای این کار است. نویسنده با وقوف به حساسیتها و مشکلات تدوین کتاب درسی و به دلیل ضرورت و فوریت چنین کاری دست به انجام دادن آن زده است و مدعی ارائه کاری بی‌عیب و نقص در این زمینه نیست. امید آنکه، این کار با همه ضعفها و کمبودهایش دست‌کم تجربه‌ای باشد برای استادان و مدرسان این درس تا در راه رفع این نقایص و کمبودها اقدام و متون کامل‌تر و مناسب‌تری تدوین و منتشر کنند.

مقدمه

از مهم‌ترین مشکلات علوم انسانی عدم اتفاق نظر بر سر معنا و کاربرد اصطلاحات و مفاهیم مربوط به این علوم است. دانشمندان و دانشجویان این علوم، اصطلاحات و مفاهیم مشابهی را به وفور به کار می‌برند، اما هر کدام، تعریف و تعبیر خاصی را از این مفاهیم و اصطلاحات در نظر دارند. این مشکل بیش از هر زمان و هر مورد، هنگام نوشتن متن درسی خود را نشان می‌دهد؛ چرا که معمولاً نویسندگان چنین متونی تلاش می‌کنند - یا دست کم مدعی چنین تلاشی هستند - که مطالب را تا حد امکان بی‌طرفانه و مبتنی بر یک زبان مشترک بیان کنند؛ اما در همان نخستین قدم، با این مشکل مواجه می‌شوند که هر اصطلاح و مفهومی را برای طرح و توضیح مسئله مورد نظر به کار گیرند، ممکن است آنها را از این اهداف (حفظ بی‌طرفی نسبی و گفتگو براساس زبانی مشترک) دور سازد.

نگارنده نیز قبل از نگارش این سطور، ساعتها در این تردید به سر می‌برد که بحث دربارهٔ مسائل آن دسته از کشورهای جهان را که دهها سال است به «جهان سوم» موسوم‌اند، با ذکر چه عنوانی برای آنها آغاز کند. در کنار اصطلاح جهان سوم، بیش از بیست عنوان و اصطلاح دیگر نیز برای این کشورها به کار می‌رود؛ اصطلاحاتی نظیر عقب‌مانده، عقب‌نگه داشته‌شده، در حال توسعه، توسعه‌نیافته، کم‌رشد، فقیر، استعمارزده، وابسته، پیرامونی، قمر و جنوب. هر یک از این اصطلاحات، گرچه جنبه یا جنبه‌هایی از ویژگیهای کشورهای مزبور را نشان می‌دهد؛ اما به دلیل نارساییها و ابهاماتی که در خود دارد، از سوی صاحب‌نظران مورد مناقشات و انتقادات بسیار قرار گرفته است. در فصل اول این کتاب برخی از رایج‌ترین این عناوین و اصطلاحات را بررسی می‌کنیم که این کار چند فایده دارد:

- نخست آنکه با مرور و بررسی این اصطلاحات، خودبه‌خود برخی از ویژگی‌های عمومی این کشورها طرح می‌شود و بدین وسیله دانشجو شناختی کلی درباره‌ی این کشورها به دست می‌آورد.

- دوم آنکه طرح و بررسی این اصطلاحات و عناوین، خود بحثی نظری راجع به این کشورهاست؛ زیرا بیان‌کننده‌ی دیدگاهی خاص در این مورد است و با طرح دیدگاه‌های متنوع، دانشجویان با وسعت و تنوع نظری بحث آشنا می‌شوند.

- سرانجام آنکه نقد و بررسی این اصطلاحات - آن هم در اولین فصل کتاب - برانگیزنده‌ی روحیه‌ی انتقاد علمی بین دانشجویان است؛ زیرا وقتی بدیهیات یک مبحث (یعنی عناوین و مفاهیم آن) به سادگی در معرض نقادی قرار گیرد، این فکر در دانشجو تقویت می‌شود که با دیگر جنبه‌های بحث نیز می‌توان برخوردی نقادانه داشت. با همه اینها همراه با تعدد عناوین و اصطلاحاتی که برای نامیدن کشورهای موسوم به جهان سوم به کار می‌رود، تعداد زیادی ویژگی‌های مشترک بین این دسته از کشورها وجود دارد که در همه عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به چشم می‌خورد:

- همه‌ی این کشورها، طی چند قرن اخیر، مستقیم یا غیرمستقیم و کمتر یا بیشتر تحت سلطه‌ی استعمارگران غربی بوده‌اند و هنوز نیز عرصه‌ی رقابتها و مجادلات قدرتهای بزرگ‌اند.

- حیات اقتصادی این کشورها با حیات اقتصادی جوامع سرمایه‌داری صنعتی پیشرفته تفاوت‌های فاحشی دارد؛ از جمله وجود انواع شیوه‌های تولید و معیشت سنتی (ماقبل صنعتی) در کنار شیوه‌های کم و بیش سرمایه‌دارانه و حتی صنعتی و تمرکز بخش اعظم فعالیت تولیدی در مواد خام کشاورزی و معدنی (آنچه این کشورها توانایی صدور آن را دارند).

- بیشتر این کشورها در تجارت جهانی موقعیت نامساعدی دارند و معمولاً کسری موازنه‌ی تجاری خود را با فروش روزافزون منابع طبیعی خود و یا از طریق استقراض (یا هر دو) جبران می‌کنند.

- در آمد سرانه در این کشورها (جز چند کشور استثنایی که از منابع غنی تر به ویژه نفت برخوردارند) به نسبت کشورهای پیشرفته صنعتی، بسیار پایین و نحوه توزیع آن بسیار ناعادلانه است؛ به نحوی که بخش عظیمی از جمعیت این کشورها در زیر خط فقر مطلق به سر می‌برند و گرسنگی و سوء تغذیه در این کشورها امری عادی است.

- غالب این کشورها با مسئله افزایش بی‌رویه جمعیت و پیامدهای منفی آن، از قبیل بیکاری و مهاجرت فزاینده مواجه‌اند.

- افزایش شهرهای حجیم، بدقواره و آلوده که زاغه‌ها و حلبی‌آبادها اطراف آن را محاصره کرده است در همه این کشورها به چشم می‌خورد.

- به دلیل همجواری شیوه‌های زندگی و تولید سنتی و جدید، قشربندی اجتماعی در این کشورها بسیار متنوع و متداخل است و انواع شکافهای اجتماعی، اعم از قومی، نژادی، مذهبی، محلی و طبقاتی در آنها وجود دارد.

- در اغلب این کشورها دولت نقش اصلی را در حیات و ممانت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایفا می‌کند. جامعه مدنی در این کشورها ضعیف است و قادر به ابراز وجود در مقابل دولت نیست.

- زندگی سیاسی در این کشورها به طور عمده غیر دموکراتیک است و قدرت سیاسی معمولاً بر پایه‌هایی نظیر نظامی‌گری، زورمداری، پدرسالاری، شیخوخیت، قبیله‌گرایی و شخصیت‌پرستی استوار است و خشونت و سرکوب از رایج‌ترین شیوه‌های حکومت است.

- غالب دولتهای این کشورها در عرصه سیاست بین‌المللی موقعیت و مواضع ضعیفی دارند و معمولاً از پیگیری یک سیاست فعال و مستقل عاجزند.

- کشمکشهای سیاسی در این کشورها معمولاً به شکل تعارضات قومی، نژادی، مذهبی و محلی بروز می‌کند و غالباً پراکنده و خشونت‌آمیز است. در این کشورها مشارکت سیاسی عمومی یا محدود است و یا اینکه به طور مستقیم به وسیله دولت برانگیخته و هدایت می‌شود و به طور کلی مشارکت دموکراتیک و نهادینه

عرصه زیادی برای بروز و ظهور ندارد.

- بسیاری از این کشورها، به ویژه طی چند دهه اخیر، عرصه شورشها، انقلابها، کودتاها، جنگهای داخلی و جنگهای منطقه‌ای بوده‌اند.

با وجود همه این وجوه مشترک، تفاوت‌های این کشورها با یکدیگر نیز بسیار زیاد است؛ مثلاً درباره سوابق استعماری این کشورها باید توجه داشت که بین کشورهایی که دهها سال به صورت کلنی (مستعمره مستقیم و تمام‌عیار) اداره می‌شده‌اند (نظیر بسیاری از کشورهای افریقا، امریکای لاتین و آسیای جنوبی) با کشورهایی که تحت نفوذ سیاسی و اقتصادی قدرتهای استعماری بوده‌اند (نظیر بیشتر کشورهای خاورمیانه) تفاوت زیادی وجود دارد. درباره سطح رشد اقتصادی و درآمد سرانه این کشورها نیز می‌توان شاهد طیفی بود که از چند هزار دلار در برخی از این کشورها شروع می‌شود و تا کمتر از صد دلار در برخی دیگر ادامه می‌یابد. درباره سطح صنعتی شدن و یا میزان فقر و گرسنگی نیز می‌توان شبیه طیف ذکر شده را شاهد بود.

تفاوت در عرصه‌های اجتماعی نیز در بین این کشورها کمتر از تفاوت‌های اقتصادی نیست؛ در برخی از این کشورها هنوز بخش اعظم جمعیت در روستاها سکونت دارند، در حالی که در برخی دیگر، گسترش فعالیت‌های تجاری، خدماتی، صنعتی و غیره موجب فزونی جمعیت شهرها نسبت به روستاها شده است. در برخی از این کشورها هنوز ساختار اجتماعی مبتنی بر قبیله و عشیره غالب است، در حالی که در بسیاری دیگر با پیدایش اقشار و طبقات جدید، ساختار اجتماعی کهن فرو ریخته است.

در عرصه زندگی سیاسی نیز تفاوت‌های زیادی به چشم می‌خورد؛ در تعدادی از این کشورها نظام سیاسی هنوز در اشکال سنتی نظیر سلطنت و شیخوخیت ادامه دارد، در حالی که در بسیاری دیگر از آنها انواع جدیدتر حکومت در اشکال مختلف نظیر جمهوری، پارلمانی و حکومت‌های نظامی پیدا شده است. در برخی از این کشورها حکومت مطلقه فردی یا گروهی، هیچ جایی برای فعالیت احزاب و انجمن‌های سیاسی نگذاشته، در حالی که در برخی دیگر، گونه‌هایی از دستجات و

تشکیلات سیاسی ابراز وجود می‌کنند. همچنین در برخی از این کشورها هیچ‌گونه فرصت مشارکت سیاسی - حتی انتخابات عمومی - وجود ندارد، در حالی که در برخی دیگر، گونه‌هایی از مشارکت سیاسی نظیر انتخابات یا بسیج سیاسی وجود دارد. از لحاظ جهت‌گیریهای اجتماعی و اقتصادی نیز در کشورهای جهان سوم تفاوت‌های مهمی به چشم می‌خورد. در برخی از این کشورها دولت برای ایجاد دگرگونیهای اقتصادی و اجتماعی هیچ‌تحرک قابل ملاحظه‌ای ندارد، در حالی که در برخی دیگر دولت به شکل‌های گوناگون درصدد ایجاد دگرگونیهای اساسی در جوامع است. خصوصیات این اصلاحات تا حدود زیادی به موقعیت، منابع و به‌ویژه ایدئولوژی رهبران و حکام این کشورها وابسته است. در بسیاری از این کشورها آنچه دولت و رهبران سیاسی به آن توجه بیشتر کرده‌اند رشد اقتصادی است و این رشد نیز غالباً در چهارچوب مناسبات سرمایه‌داری و مشارکت ائتلافی سرمایه‌داران داخلی و خارجی دنبال شده است. در این کشورها معمولاً دولتها به تغییر توزیع ثروت و کاهش فاصله طبقاتی چندان توجه نمی‌کنند، در حالی که در برخی دیگر از کشورهای جهان سوم دولتها اولویت را به تغییر توزیع ثروت و اجرای نوعی اقتصاد سوسیالیستی (سوسیالیسم دولتی که برخی از صاحب‌نظران آن را سرمایه‌داری دولتی نیز می‌نامند) داده‌اند. این گرایش بیشتر در آن دسته از کشورهایی که رهبران سیاسی آنها به ایدئولوژیهای مارکسیستی متمایل‌اند - به‌ویژه در دوران جنگ سرد - دیده می‌شود. در برخی از کشورهای جهان سوم نیز وقوع جنبشهای انقلابی و روی کار آمدن دولتهای انقلابی موجب ایجاد برخی دگرگونیهای بنیادی شده است. البته جهت‌گیری دولتهای انقلابی نیز از کشوری به کشور دیگر متفاوت است.

در فصول مختلف این کتاب درصدد نشان دادن این گوناگونیها و تفاوتها در کنار شباهتهای کشورهای جهان سوم هستیم و اگر بخواهیم ادعا کنیم که در سرتاسر این کتاب فرضیه‌ای را دنبال می‌کنیم این فرضیه چیزی نیست جز اینکه در مجموعه کشورهای جهان سوم با عنوان جهان سوم شناخته می‌شوند در کنار شباهتهای فراوان، تفاوت‌های فراوانی نیز به چشم می‌خورد که اهمیت آنها کمتر از اهمیت شباهتها نیست.